

DESCARTES AND LAITY

<http://www.ghandchi.com/397-Descartes-plus.htm>

متن مقاله بزبان انگلیسی

<http://www.ghandchi.com/397-DescartesEng.htm>



سام قندچی

دکارت و لائیکات (مردم عادی غیر روحانی یا غیر متخصص)

فهرست مطالب

- [I. اندیشه مستقل در برابر کتاب-آموزی](#)
- [II. نقد دکارت به فلسفه اسکولاستیک](#)
- [III. شک با هدف دستیابی به یقین](#)
- [IV. اجتناب از ناامیدی](#)
- [* یاورقی- بیدار اندیشی](#)

"پروردگار سه چیز حیرت انگیز ساخته است: موجود از نیستی، آزادی اراده، و انسانی که خدا است [رئه دکارت، اندیشه های

شخصی Private Thoughts، متن انگلیسی، DPW، ص 4]."
یادداشت- DPW یعنی کتاب نوشته های فلسفی، رئه دکارت، مجموعه Elizabeth Anscombe و Peter T. Geach، به انگلیسی، 1980]

تفسیرها و کتابهای زیادی درباره فلسفه دکارت وجود دارد. اکثر آنها یا درباره تئوری و بحث های مشخص وی هستند، و یا درباره رابطه نظریات دکارت، با مکاتیب فلسفی پیش یا پس از او است. کتابهای بحث درباره متن *Discourse on Method* و قواعد جهت دادن ذهن *Rules for the Direction of the Mind* دکارت، معمولاً برای درک پیچیدگی های منطق آنالیتیک (تحلیلی) وی مطالعه میشوند. کتاب تأمل اندیشمندان درباره فلسفه اولی *Meditations of First Philosophy* در ارتباط با منازعات وی در مورد وجود خدا، رد امپرسیسیسم (تجربه گرایی)، و دوالیسم (دوگانه اندیشی) ذهن و بدن، و بالاخره نتیجه گیری "من میاندیشم پس هستم *cogito ergo sum*" قابل توجه تلقی میشوند. نوشتار اشتیاقات روح *Passions of the Soul* و مقالات دیگر فلسفی-علمی وی، جهت درک تئوری های مثبت وی در فلسفه طبیعی *natural philosophy* و فلسفه فرد *person philosophy*، مطالعه میشوند.

یک جنبه نوشته های دکارت، از طرف اکثر فلاسفه بندرت مورد توجه واقع شده است، و آن هم پیام دکارت برای آنهایی است که بنظر میرسد فاصله شان از فلسفه پردازي دورترین است -- لائیکات (Laïcité در فرانسه و Laity در انگلیسی)، یعنی مردم عادی غیر روحانی یا غیر متخصص. بسیاری از مفسرین، به عدم وجود قطعات منتخب یا نقل قولهای فاضلانیه از آثار فلاسفه گذشته در نوشته های اصلی دکارت، و نیز به سبک نگارش وی، که بیشتر شبیه اندیشه های شخصی یک فرد عادی غیر متخصص است، توجه کرده اند. معهذاً، این واقعیت باعث باشتباه افتادن حتی فلاسفه بزرگی نظیر برتراند راسل شده است، که فکر میکرد دکارت زبردست نبوده است [برتراند راسل، تاریخ فلسفه غرب، متن انگلیسی، 1945، ص 560] یا کاپلستون Copleston که مینویسد "دکارت در واقع، ارزش بسیار کمی برای آموزه تاریخ، یا بطور کلی ارزش کمی برای آموختن از کتاب، قائل بوده است [فردریک کاپلستون، تاریخ فلسفه، جلد IV، متن انگلیسی، ص 68]،" و دیگران نیز فقط این واقعیت را ذکر کرده و اضافه کرده اند که شاید دکارت فقط یک کتاب از سنت توماس آکوئیناس Thomas Aquinas در زمان تأمل اندیشمندان *meditations* خود، به همراه داشته است.

اینکه این اظهارات درست یا غلط هستند، موضوع این رساله نیست، معهذاً، اگر درست باشند، من میخواهم اشاره کنم که این اظهارات در واقع خود بهترین اثبات نظر دکارت هستند، که کسی بتواند بدون دانش کتابی، نظرات فلسفی ای طرح کند، که برای نسل هائی از فلاسفه، هنوز موضوع با اهمیت مباحثات جاری هستند.

در بخش های بعد، من بحث خود را، بر روی پیام دکارت برای مردم عادی غیر روحانی و غیر متخصص (لائیکات) متمرکز خواهم کرد، و نشان میدهم که دکارت چگونه به مردم عادی میاموزد که درباره مسائل بسیار دور دست اندیشه کنند، بدون آنکه آنها را با صدها جلد فلسفه اسکولاستیک مضطرب کند. بنظر من درک عمیق اهمیت این حقیقت در فلسفه دکارت مهم تر است، تا بحث درباره "مسائلی که درباره آنها او چیزی نگفته و شاید هیچگاه هم درباره آنها نیاندیشیده باشد"، عبارت من با الهام از شکلی که وی شرایط مشابهی را در زمان خود، در ارتباط با ارسطوگرایان زمان خود بیان میکند وقتی مینویسد:

"پیروان پر حرارت ارسطو امروز... به درک آنچه در آثار نویسنده مورد علاقه شان بروشنی توضیح داده شده، راضی نیستند، بلکه آرزو دارند، علاوه بر آن، در آثار وی پاسخ مسائلی را بیابند، که درباره آنها وی چیزی نگفته و شاید هرگز درباره آن مسائل فکر هم نکرده است [رنه دکارت، بحث درباره متد، متن انگلیسی، DPW، ص 51]."

بعبارت دیگر، از نقطه نظر این پایه گذار اندیشه علمی مدرن، تأمل اندیشمندان *meditation*، یعنی توجه اندیشناک و بیدار به واقعیت، که بیش از هر راه دیگری، ما را به واقعیت نزدیک میکند، و اعتراض اصلی دکارت به فلسفه اسکولاستیک، که بندرت منقذی به آن اشاره کرده است، عدم وجود این بیدار اندیشی در میان فلاسفه اسکولاستیک است [لطفاً برای توضیح آنچه منظور من از "بیدار اندیشی" است، به پاورقی این رساله در پایان رساله نگاه کنید].

I. اندیشه مستقل در برابر کتاب-آموزی

از دیدگاه دکارت، همه مردم پتانسیل مساوی برای دانش دارند و آنچه برای اندیشیدن بهتر لازم است، استفاده بهتر کردن از منطق خود است. وی کتاب *Discourse on Method* خود را بدینگونه آغاز میکند:

"حس خوب از چیزهایی است که به عادلانه ترین شکل در جهان تقسیم شده است... قدرت قضاوت درست و تشخیص حقیقت از کذب، آن چیزی است که ما منظور واقعی مان است وقتی میگوئیم درک خوب یا خرد بطور طبیعی در میان انسان ها مساوی تقسیم شده است؛ و بیشتر آنکه، آن تنوع عقیده در میان ما باین دلیل نیست که برخی خردگرا تر از دیگران هستند، بلکه فقط باین خاطر است که ما اندیشه های خود را به سوی راه های مختلف جهت میدهیم، و نه آنکه چیزهای مشابهی را در مد نظر قرار دهیم. یعنی کافی نیست که عقل درستی داشته باشیم، اساس آنست که آنرا خوب بکار ببریم [همانجا، ص 7]."

بنابراین، عقیده دکارت این است که کاربرد خرد (یعنی متدولوژی ما)، آنچه برای کسب دانش اهمیت دارد. جالب توجه است که با اینکه دکارت چنین پایگاه والایی به متد میدهد، از نظرش، این متد چیز اسرار آمیزی نیست، و برای هر کسی قابل دستیابی است. وی مینویسد:

"...اگر آنها بتوانند بیش از من جلو روند، بطریق مؤکد *a fortiori* میتوانند خود، همه آنچه که من فکر میکنم یافته ام را بیابند... [همانجا، ص 52] ... و ذهن های بهتر، هیچ لزومی ندارد که نقطه نظر های من را بدانند... [همانجا، ص 51]."

وی برخورد مشابهی حتی در مورد مهمترین مبانی فلسفه دکارتی دارد، یعنی اصل *cogito* (من فکر میکنم، پس هستم)، که بنظر من، معنایش شبیه این اندیشه بودائی است که وقتی سؤال کنیم "من کیستم" و دریابیم که "من" وقتی معنی دارد، که درباره خود *فکر* کنیم، وگرنه، *خود* شخص مجموعه ای از احساسات، حرکات، و غیره است، که واقعیت هستند، و نه چیزی بنام "من" که یک مفهوم *concept* است! به بحث دکارت برگردم. در مکاتباتش، وقتی شخصی درباره "*cogito ergo sum*" (من فکر میکنم پس هستم) به دکارت یاد آوری میکند که سنت آگوستین *St. Augustine*، قرن ها قبل از وی، این بحث را مطرح کرده است، هرچند دکارت اشاره میکند که آن عبارت را در کتابخانه شهرش یافته، و توضیح میدهد که بین استفاده وی و سنت آگوستین از این اصل، تفاوت وجود دارد، معهداً او ادامه میدهد که، "این میتواند از قلم هر کسی بیاید"، چرا که از نظر دکارت این اصل بسیار ساده و طبیعی است [رنه دکارت، نامه *Letters*، به انگلیسی DPW، ص 263]. بنابراین چیزی مرموز درباره آن نیست، و هرکسی میتواند به آن برسد.

دکارت به کتاب آموزشی، بمثابه کلاسی از مجادلات بی پایان اسکولاستیک مینگرد، و او ترجیح میدهد از آن اجتناب کند، و بعوض، استدلال ساده یک فرد غیر متخصص، لائیک، را بیش از کتاب آموزشی ارج مینهد. وی مینویسد:

"در نتیجه بنظر من میرسد که از آنجا که کتاب آموزشی، اقلأ تا آنجا که دلانلش احتمالی است، و نه تشریحی، چیزی ساخته و پرداخته شده است، و بشکل تدریجی توسعه یافته، و از گمان های بسیاری افراد مختلف تشکیل شده، نتیجتاً آنقدر به حقیقت نزدیک نیست که استدلال ساده یک انسان با فهم خوب *sense man of good* میتواند در ارتباط با آنچه پیش آید، ایجاد شود [رنه دکارت، بحث درباره متد، ص 16]."

وی همچنین اندیشه مستقل را میستاید و میگوید:

"من متقاعد شده‌ام که ریشه‌های اصلی حقیقت در ذهن بشر بطور طبیعی تعبیه شده‌اند، که ما آنها را در خود، بطور روزانه با خواندن و شنیدن بسیاری اشتباهات زیاد و متفاوت، خاموش میکنیم [رئه دکارت، قواعد جهت دادن ذهن، Mind Rule for the Direction of the، ترجمه لافلر L.J. Lafleur، متن انگلیسی، ص 160]."

بنابراین، برای دستیابی به اصول اولیه جهت مطالعه جهان، ما نیازی به هیچ اتوریته‌ای نداریم، و بعوض مراجعه به کتاب‌ها، او از ما می‌خواهد که مستقل بیاندیشیم. او بروشنی ادعا میکند که اصول اولیه از طریق درک مستقیم intuition بدست می‌آیند (گرچه تأکید دارد که بر مبنای متد شایسته قابل حصولند)، و به این طریق دکارت، در راه روي تأمل اندیشمندان هر فرد غیر روحانی و غیر متخصص، بر روي هر مسأله روشنفکرانه، باز میکند. وي نظرش را اینگونه توضیح میدهد: "اصول اولیه، خود از طریق درک مستقیم intuition شناخته میشوند، در صورتیکه، از سوي دیگر، جمع بندي‌های نهائی، از طریق استنتاج بدست می‌آیند [همانجا، ص 155].". بنابراین هیچ مانعی برای لائیکات نیست که به حقیقت وجود دست یابد، و "منطق رسمی، کاملاً برای آنها که می‌خواهند حقیقت چیزها را تفحص کنند، بی‌فایده است. و در نتیجه منطق رسمی بایستی از مبحث فلسفه به مبحث بیان منتقل شود [همانجا، ص 184].". مضافاً آنکه، برای دستیابی به نتایج نهائی، و آزمایش استنتاج‌ها، شخص بایستی علم را دنبال کند، و نه منطق رسمی را. لازم به تذکر است که منظور دکارت از منطق رسمی (فرمال)، منطق ارسطویی آن زمان است، نه منطق سمبولیک، که امروز منطق فرمال نامیده میشود، و ده‌ها سال بعد از دکارت، با کوشش‌های لایبنیتس و دیگران بوجود آمد.

این مهم است که تأکید کنم که توصیه تفکر مستقل از طرف دکارت، و تحقیر کتاب آموزی، مترادف بدور ریختن دانش و تحسین نادانی نیست، که متأسفانه بسیاری از آگزیستانسیالیست‌ها به دکارت نسبت می‌دهند. برعکس، کوشش‌های او برای خلق صدها فیلسوف است، و نه یکی دو حکیم، وقتی که وی از مساوات حس خوب در میان همه انسانها سخن می‌گوید. من در این باره در قسمت بعد بیشتر توضیح خواهم داد.

II.- نقد دکارت به فلسفه اسکولاستیک

دکارت از موضع خارج از سنت فلسفه اسکولاستیک، به آن نقد میکند، بجای آنکه روش‌نقد‌های قبلی از خود را ادامه دهد، که سنت فلسفه اسکولاستیک را حفظ کرده، و در پی تعدیل و اصلاح فلسفه اسکولاستیک بودند. مضافاً آنکه، شکل نقد دکارت از فلسفه سنتی آن زمان اروپا، به نظر دادن یک شخص لائیک بیشتر شباهت دارد، تا آنکه به نظر منورال‌فکران آن زمان اروپا شبیه باشد. او به سادگی، برداشت‌های خود را به شکل نظرات عوام لائیک، بیان میکند، و از آرایش استادانه نقطه نظرات، و رد کردن فاضلان آنها، پرهیز کرده است. جدلهایش، بیشتر با ایده‌های خودش است، تا با منتی از فلاسفه قدیم. مثلاً در کتاب بحث درباره متد، او به یک قاعده کلی همه فلاسفه اسکولاستیک اشاره میکند، که از نظر آنها، "هیچ چیزی در عقل intellect نیست، مگر آنکه قبلاً در حس بوده باشد [همانجا، ص 35].". اما دکارت ذکر نمی‌کند که این فلاسفه که هستند، و مشخصاً چه گفته‌اند، یا اینکه آیا آنها این ایراد وی را، در جایی نظر گرفته‌اند، یا نه.

در اشتیاقات روح Passions of the Soul مینویسد:

"هیچ‌جا باندازه آنچه ما درباره علایق و اشتیاقات نوشته‌ایم، آشکار نیست که چقدر علومی که ما از عهد باستان دریافت داشته‌ایم نقص و اشکال دارند... این است که من در این بخش، مجبورم نوعی بنویسم، که گویی مبحث تازه‌ای را بررسی میکنم و گویی کسی قبل از من هرگز آن را توصیف نکرده است [رئه دکارت، اشتیاقات روح Passions، ترجمه استن واس، متن انگلیسی، ص 1]."

وی ادامه داده و موضوع را با تئوری‌های علمی و آزمایش‌های زمان خود توضیح میدهد، و حتی نظرات فلاسفه گذشته را در مورد موضوع ذکر نمی‌کند، که رد کند.

از آنچه آمد، آشکار است که دکارت، اندیشه مستقل فرد را، با مکمل نتایج علمی ارج مینهد. تشویق فرد لائیک به اندیشیدن، برای نظم موجود کشنده بود، نظمی که تصویری را القأ میکرد، که گویی درک دانش، فقط از عهده عده‌ای محدود فلاسفه اسکولاستیک (روحانی)، بر می‌آمد. معیار ضمنی نقد دکارت از عهد باستان، برای فروریختن "دیوار چینی" بود که بر دور دانش کشیده شده بود. وی فلسفه خود را، بمثابه فلسفه عملی تلقی میکرد، که در مقابل فلسفه گمانی speculative قرون وسطی قرار میگرفت. وقتی دکارت دلیل نشر کتاب بحث درباره متد خود را توضیح میدهد، مینویسد:

"...ممکن است شخص به فلسفه عملی ای بجای فلسفه گمانی اسکولاستیک ها برسد، فلسفه ای که بما انرژی و عمل آتش، هوا، و ستارگان، کائنات، و همه اجرام محیط مان را نشان دهد. طرح من این بوده است که تما عمر خود را صرف جستجوی چنین علمی که آنقدر مورد نیاز است بکنم؛ و از آنجا که من راهی را یافته ام، که از طریق آن شخص بایستی بدون افتادن، آن را کشف کند، مگر آنکه بخاطر کوتاهی عمر یا کمبود آزمایش کارش سد شود، و من قضاوت کرده ام که هیچ درمانی در برابر این دو مانع نیست، غیر از آن که با وفاداری، این کشفهای کوچک خود را مرواده کنم... پیشرفت بیشتر از طریق کوشش همه، میتواند حاصل آید، تا آنچه که یک نفر به تنهایی میتواند بکند [همانجا، ص 46-7]."

در نتیجه واضح است که نقد دکارت به فلسفه قرون وسطی، همزمان است با تقدیر وی از اندیشه مستقل، و اجتناب وی از صرف وقت برای ارائه جزئیات درباره نظرات آنها، و دستاوردهای خود در زمینه متد را با دیگران در میان میگذارد، باین خاطر که او ترجیح میدهد هر فرد اندیشناک از توانهای خود برای آزمایشها و کشفیات ی جدید استفاده کند، تا آنکه بحث های کهنه را دوباره بحث و تکرار کند.

III. - شک با هدف دستیابی به یقین

در دوران دکارت، بزرگترین مانع در برابر مردم عادی برای فکر کردن، خرافات تحمیل شده از طرف کلیسا بود، که مگر آنکه کسی همه صفحات فلسفه های قرون وسطی را نیاموخته باشد، نمیتواند بر روی سوالات فلسفی بیاندیشد. در نتیجه، مردم نیاز داشتند که یاد بگیرند که درباره این ستونهای جهل شک کنند، قبل از آنکه تفکر فلسفی جدیدی را برپا کنند. این هدفی است که کتاب تأمل اندیشمندان درباره فلسفه اولی Meditations of First Philosophy دکارت در برابر خود قرار داده است.

شکاکيون به شک و تردید معروف بودند، و همه میدانستند که تفکر و اندیشه آنها، نمیتوانست فلسفه مثبتی برای زندگی "مظنن" به بار آورد. از سوی دیگر، جستجو برای یقین، مترادف با قبول اصول منظم کلیسا، و فلاسفه اش یعنی فلاسفه اسکولاستیک بود. معهذاً، دکارت، *شک برای یقین*، که برای عموم هم گیرا بود را، ترویج میکرد، و در نتیجه آن، میان تفکیر بندي روحاني متخصص و فرد عادي لائیک نیز به لرزه میافتاد. او مینویسد:

"نه آنکه من شکاکيون را تقلید کنم، که شک را بخاطر خود شک انجام میدهند، و همیشه میخواهند که بی تصمیم باقی بمانند، بالعکس، هدف من رسیدن به یقین بود، و کنار زدن زمین و شن روان، تا که به تخته سنگ یا خاک رس برسم [همانجا، ص 28]"

بنابراین، نوع شک دکارت، توان آنرا داشت که عمومی تر شود، در مقایسه با شک شکاکيون، که اساساً برای عده ای روشنفکر میتوانست جذابیت داشته باشد. دکارت بسیار محتاط است، تا که قواعد رفتاری و اخلاقی را قبل از تأمل اندیشمندان mediations معین کند. همه راهنما های لازم برای فرد لائیک، برای چنین راه پیمایی فلسفی مهم هستند، تا که از سرگردانی اجتناب شود. با پیش فرض این شرایط اولیه در کتاب بحث درباره متد است که وی حرکت مورد نظرش را در کتاب تأمل اندیشمندان درباره فلسفه اولی Meditations of First Philosophy توصیف میکند.

در کتاب تأمل اندیشمندان، ابتدا وی درباره حواس شک میکند. اما حرکت مهم وی، در Meditation دوم است، که شک کردن به خدا است، "آیا خدائی وجود دارد...؟! [رئه دکارت، تأمل اندیشمندان درباره فلسفه اولی، متن انگلیسی، DPW، ص 66]" و حتی شک میکند که آیا خدا فریب دهنده است، وقتی مینویسد "من بایستی آزمایش کنم که آیا خدا وجود دارد، و اگر هست، اینکه آیا میتواند فریبکار باشد یا نه [همانجا، ص 78]."

در عصری که دکارت در آن زندگی میکرد، این بزرگترین گناه بود که به وجود خدا شک شود، تا چه رسد به آنکه درباره خدا بمثابه فریبکار فکر شود. فرانسویس بیکن، پدر امپریسیسم و هم دوره دکارت، کار را برای خود آسان کرده بود، با گفتن آنکه فلسفه بایستی فقط بر روی استدلال تکیه کند، در صورتیکه الهیات از طریق اعتقاد قابل شناخت است، و به اینصورت بیکن از رودروئی با کلیسا اجتناب کرده بود. در مقایسه، دکارت، از سوی دیگر، هدف خود را دقیقاً بر روی ممنوع ترین شک جامعه خود میگذارد، یعنی برای جامعه، اندیشه مستقل را بروشنی در برابر عموم به نمایش میگذارد. بسیاری از منقدان، به نتیجه گیری خدامنشانه دکارت درباره اعتقاد، و نیز به عملکرد و کوشش های وی برای سازش کلیسا و علم اشاره میکنند، و ن ها را بعنوان دلیل بر نا صادق بودن دکارت در حرکت بالا در رابطه با شک در وجود خدا میدانند. چه منقدین درست گویند و چه نه، و صرفنظر از نتیجه گیری خود دکارت از بحثی که طرح کرده است، و با اینکه درک خودش اساساً محافظه کارانه بوده است، این واقعیت غیر قابل انکار است که برخورد دکارت در شک و حتی مشاهده خدا بعنوان

یک فریبکار، اعتقادات مذهبی زمان خود را بطور جدی تهدید و به لرزه درآورده است. وقتی عامه مردم چنین برخوردی با خدا را جازز بشمارند، عملاً این حرکت میتواند به کفر انجامد، صرفنظر از آنکه جواب های مقلبل بحث اولیه هر قدر هم قانع کننده باشند. در واقع این طرح فکری، دقیقاً نطفه انقلاب دکارتی بود، گرچه این تحول از طریق شاید یک محافظه کار آغاز شد، یعنی خود شخص دکارت! جرئت به شک درباره اعتقادات غالب در جامعه، همانقدر برای تشویق اندیشه مستقل لازم بود، که برسمیت شناختن برابری ظرفیت استدلال در انسانها.

IV. اجتناب از ناامیدی

بالاخره اینکه دکارت مواظب بود که شرط و قید فیلسوفانه اندیشیدن را تعیین کند، تا که از ناامیدی بسبب مستقل اندیشی اجتناب شود. این موضوع برای فرد لائیک خیلی مهم بود، یعنی وقتی انجام کاری که سنتاً وظیفه بغرنجی بود (یعنی فلسفه) را به عهده میگرفت، مهم بود که دلشکستگی و ناامیدی این تحول را به سردي نکشد.

در بحث درباره متد، وقتی که قواعد رفتار، قبل از meditation تأمل اندیشمندانه را، توضیح میدهد، دکارت اشاره میکند که:

"سومین قاعده کلی اینکه همواره بر خود چیره باشم و نه بر ثروت خود، تمایلات خود را عوض کنم و نه نظم جهان را؛ و بطور کلی عادت فکر کردنی را در خود شکل دهیم که همه افکار ما کاملاً در حیطه قدرت ما باشند... [رئه دکارت، بحث درباره متد، متن انگلیسی، DPW، ص 26]."

همین ایده را در اشتیاقات روح چنین بیان میکند:

"در ارتباط با آنچه هائی که به هیچ وجه بما وابسته نیستند، هر قدر هم که خوب باشند، فرد نایستی هرگز آنها را با اشتیاق بخواهد، نه تنها به این خاطر که آنها ممکن است به دست نیایند و در نتیجه ما بخاطر آرزو کردن زیاد بیشتر ناراحت شویم، بلکه اساساً بخاطر آنکه ذهن ما را اشغال میکنند، و ما را از اینکه علاقه خود را بر چیزهای دیگر حک کنیم باز میدارند، چیز هائی که بدست آمدنشان وابسته به ما است [رئه دکارت، اشتیاقات روح Passions، ترجمه استفن واس، متن انگلیسی، ص 140]."

بنابر این آشکار است که دکارت راه با کمترین دلسردی را برای رسیدن به حقیقت پیشنهاد میکند. همیشه خود را به آنچه که به شخص وابسته است محدود میکند و نه سعی در تغییر جهان. در نگاه اول، این اصل و قاعده کلی سیستم دکارتی بنظر خیلی محافظه کارانه میاید. معهذاً، این اصل برای آنکه انقلاب دکارتی را یک تحول عمومی مبدل کند، اساسی بود. این قاعده، افراد منفرد را، به فکر اینکه *خودشان* چه کاری میتوانند بکنند انداخت، که میتوانست در عمل آنچه *همه افراد* میتوانند بکنند را باعث شود.

بجای فدا کردن خود برای "نفع" سیستم غلب جامعه، *افراد* در جستجوی آنچه عملی بود، در محدوده توان های خودشان، در هر عرصه زندگی، فعالیت میکردند، و باین شکل عملاً، "جهان را تغییر دادند" (جامعه اروپا را)، بدون آنکه هیچکدام مشخصاً در پی چنین تغییری باشند. این نگرش به اصل اندیشه اروپائی در قرون بعد تبدیل شد. یعنی اندیشه مستقل یکی از ستون های تمدن غرب شد، تا آنجا که بیش از یک قرن بعد، در زمان انقلاب فرانسه، احساسات مردم از خودشان، نظیر آنچه دکارت بیش از یک قرن قبل در نوشتارش تحت عنوان افکار خصوصی توصیف کرده بود است، وقتی نوشته بود:

"پروردگار سه چیز حیرت انگیز ساخته است: موجود از نیستی، آزادی اراده، و انسانی که خدا است [رئه دکارت، اندیشه های شخصی Private Thoughts، متن انگلیسی، DPW، ص 4]."

سام قندچی، ناشر و سردبیر
ایرانسکوپ

<http://www.iranscope.com>

21 فروردین 1384

April 10, 2005

* **پاورقی-بیدار اندیشی** - همانطور که در **مقاله** دیگری نوشتیم، منظور من از *بیدار اندیشی*، نوع معینی از اندیشیدن نیست، و حتی به فکر کردن محدود نیست و نحوه توجه ما به همه هستی است. یعنی منظور من از بیدار اندیشی، بیدار awake بودن، آگاه aware بودن، و به عبارت بهتر اندیشناک mindful زندگی کردن است. حکایت پائین از کریشنا مورتی (Krishnamurti)، این تفاوت را خیلی خوب توضیح میدهد: "توجه داشتن attention با تمرکز حواس concentration یکی نیست. تمرکز حواس، بیرون نگاه داشتن است؛ در صورتیکه توجه، که آگاهی کامل است، چیزی را بیرون نمیگذارد، و همه چیز را شامل میشود. بنظر من میرسد که اکثر ما آگاه نیستیم، نه تنها درباره آنچه میگوئیم، بلکه درباره محیط زیست مان، ابرها، و حرکت آب. شاید به این خاطر که ما خیلی نگران خودیم، یعنی مشغول با مسائل کوچک جزئی خود، ایده های خود، لذت های خود، جستجوها و جاه طلبی های خودیم، که بطور عینی آگاه نیستیم. اما ما خیلی درباره آگاهی حرف میزنیم. یکبار در هندوستان من با اتومبیل سفر میکردم. راننده ای بود که ماشین را میراند و من در کنار او نشسته بودم. سه آقای متخصص در صندلی پشت نشسته بودند، و درباره آگاهی بحث میکردند، و متأسفانه در همان لحظه راننده به جای دیگری نگاهش رفته و بزوی را به زیر گرفت، و آن سه جنتمن کماکان مشغول بحث آگاهی بودند کاملاً ناآگاه از آنکه بزوی را به زیر گرفته بودند. وقتی این عدم وجود توجه به آن آقایان که میخواستند آگاه باشند یاد آوری شد، خیلی تعجب کردند." [کریشنا مورتی، آزادی از شناخته شده، متن انگلیسی ص 31 Freedom-Krishnamurti Page-From The Known]. عبارات بالا نشان میدهد که بیدار اندیشی درباره نحوه توجه به جهان است، و نه فقط شکلی از اندیشیدن، و در نتیجه آگاهی را نمیتوان فقط برابر با آموختن دانست، همانطور که بسیاری آگاه هستند که سیگار سم مضر است، اما از ترک آن عاجزند. در واقع این حقیقت، چه توسط متفکرین تیز بین شرق نظیر بودا، و چه بوسیله اندیشمندان علم گرای غرب نظیر رنه دکارت اذعان شده است. در رابطه با بودا، حکایت زیر جالب توجه است، که در واقع جوهر تأمل اندیشمندان meditation بودانسیسم را در بیدار اندیشی توضیح میدهد، لازم به یاد آوری است که اصطلاح "ویپاسانا vipassana" که در متن زیر آمده است، بمعنی دیدن همه چیز آنگونه که هست، میباشد: "میگویند اندکی پس از روشن بینی enlightenment، بودا از کنار مردی در سر راه گذر میکرد، که آن مرد از تششع و آرامش فوق العاده حضور بودا یکه خورده و میایستد و میپرسد: "دوست عزیز، شما چه هستید؟ آیا شما یک موجود زمینی هستید یا یک خدائید؟" بودا میگوید، "نه." "خب، پس، آیا شما یک جادوگر یا ساحرید؟" دوباره بودا پاسخ میدهد، "نه." "آیا شما یک انسانید؟" "نه." "آیا شما یک دوست من، پس شما چه هستید؟" بودا پاسخ میدهد، "من بیدار هستم." نام بودا یعنی "کسی که بیدار است، و این تجربه است، که جوهر واقعی و اساس ویپاسانا vipassana، یا بصیرت تأمل اندیشمندان insight meditation است [جستجوی جوهر فرزانگی، ص 3، جک کورنفلد Jack Kornfield, P.3, Heart of Wisdom Seeking the]."

مقالات مرتبط:

سکولاریسم، پلورالیسم، و چند رساله دیگر

<http://www.ghandchi.com/600-SecularismPluralism.htm>

مقالات تئوریک

<http://www.ghandchi.com>

فهرست مقالات

<http://www.ghandchi.com/SelectedArticles.html>